

در نقد اسطوره‌ای، تجربه‌ی ازلی و پیش تاریخی سرچشمه‌ی خلاقیت نویسنده انگاشته می‌شود و ادبیات صبغه‌ای اساطیری دارد. از این دیدگاه، داستان‌ها بن‌مایه‌های کلی یکسانی دارند. اما، بسته به تکیه و تأکید مردمی که به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کنند، با اندکی اختلاف پیاده می‌شوند.

منتقد اسطوره‌ای در جست‌وجوی یافتن سرچشمه‌ها، رازها و دریافت پیام نمادهایی است که بسیاری آثار ادبی از آن متأثرند و واکنش‌های به نسبت یکسانی در خوانندگان خود برمی‌انگیزند. یعنی در اساس پی‌جوی رموزی هستند که زیربنای شکل‌ها را می‌سازند.

او، کلید یافتن هر اسطوره را در بستر جامعه‌ای که در آن بالیده است، دنبال می‌کند. کار او وقتی پیچیده‌تر می‌شود که اسطوره‌های جوامع مختلف را در عرصه برخورد و رابطه متقابل و در هم تنیده آنها جستجو می‌کند. او با علم به این که ادبیات مکاشفه‌ای انسانی و وحی بشر بر بشر است، به دنبال آگاهی از آن وحی و داوری آن، دلان‌های پیچ‌درپیچ اساطیر و سنت‌های کهن را می‌کاود و آنها را در سیر پیشرفت جوامع، متناسب با شرایط جاری که شکل‌ها و سوبه‌های جدید می‌پذیرند، در پی دریافت این همانی‌های نوسازی

شده در آثار ادبی بررسی می‌کند.

نقد اسطوره‌ای دامنه گسترده‌ای دارد که در اساس، واقعیاتی عمیق را در رؤیاهای عمومی و خاطرات جمعی هر جامعه کندوکاو می‌کند؛ از این رو با مذهب، تاریخ و فرهنگ، روان‌شناسی و مردم‌شناسی ارتباطی تنگاتنگ می‌یابد. به همین دلیل خاستگاه آن عموماً ذهنی و فلسفی است و بر پایه رفتارها و کنش‌های انسانی بنا شده است.

نقد اسطوره‌ای را در مقایسه با سایر رویکردهای نقد می‌توان چنین معرفی کرد: محدودیت نقد سنتی - تاریخی را ندارد که اثر را از منظر زندگی‌نامه، اصل و نسب و دوران حیات نویسنده بررسی کند. هدف غایی خود را بر کشف و تبیین شکل و ساختار متن به عنوان یک شیئی فی‌النفسه نیز قرار نمی‌دهد. البته با نقد روان‌شناختی که زیر مجموعه آن است، در زمینه اشتراکات رفتاری انسان، همگرایی دارد. ضمن این که نقد روان‌شناختی بر رفتارها و رویاهای فردی تکیه دارد و اسطوره‌شناسی به رویاها و رفتارهای گروهی یک جامعه، که آنها را در فعالیت‌های روانی و معنوی مشترکشان گره می‌زند، نظر دارد.

جوئز کمپل از نحله‌های بزرگ اسطوره‌شناختی غرب می‌نویسد: «اسطوره‌شناسی آنچه را که پشت ادبیات و هنر نهفته است، آشکار می‌سازد و با شما از زندگی خودتان سخن می‌گوید. موضوعی بزرگ، هیجان‌انگیز و تغذیه‌کننده زندگی است. با مراحل گوناگون زندگی ارتباط زیادی دارد. در مراسم تشریف

یعنی از کودکی گذر می‌کنید و مسؤلیت بلوغ را می‌پذیرید، یا از موضع تجرد وارد تأهل می‌شوید. همه این آیین‌ها اسطوره‌شناختی‌اند. آنها به بازشناسی نقش جدیدی می‌پردازند که شخص بر عهده گرفته است. فرآیند کنار گذاشتن نقش جدید و ورود به یک حوزه مسؤلیت را بررسی می‌کند.» (قدرت اسطوره ص ۱۷)

ضروری است برای تبیین بیشتر موضوع، به تعریفی از اسطوره، عوامل مهم تأثیرگذار بر نقد اسطوره‌ای و رابطه شیوه اسطوره‌شناختی در تحلیل ادبی پرداخته شود.

میرچاد الیاده - اسطوره‌شناس رومانیایی - در تعریف اسطوره می‌نویسد:

«اسطوره نقل‌کننده سرگذشتی مینوی و قدسی است. راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیان دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی چه کل واقعیت: کیهان یا فقط جزئی از واقعیت: جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوکی و کرداری انسانی، نهادی؛ یا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک «خلاقیت» است. یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است...»

(چشم‌اندازهای اسطوره ص ۱۴)

در کارکرد اسطوره می‌نویسد: «مهم‌ترین کارکرد اسطوره عبارت است از کشف و آفتابی کردن

بهناز علی پور گسگری

نقد اسطوره‌ای، عوامل شکل‌گیری و نقش آن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سرمشق‌های نمونه‌وار همهٔ آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت و هنر و فرزاندگی.» (چشم‌انداز اسطوره ص ۱۷) در قرن نوزدهم با اوج گرفتن تحقیقات مردم‌شناسان در غرب، افسانه‌های عامیانه به عنوان بخشی از ادبیات شفاهی، مورد توجه فولکلورشناسان و مردم‌شناسان قرار گرفت. آنها که ابتدا سرچشمه کلیهٔ اساطیر، آیین‌ها و مناسک و افسانه‌ها را که شکل کلی مشابهی داشتند، بی‌اعتنا به اختلافات فرهنگی، در یک چننه می‌ریختند، سرانجام در طی تحقیقات خود به این نتیجه رسیدند که قصه‌ها و اساطیر ضمن مشابهت‌ها در مشخصه‌های کلی، سرمنشأ و خاستگاه‌های متعدد فرهنگی دارند. یکی از جهت‌های جدید در این پژوهش‌ها مربوط به داستان‌های عامیانه و اسطوره، ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه است. یا به عبارتی به کارگرفتن فنون زبان‌شناسی و مردم‌شناسی ساختاری در بررسی قصه‌ها و اسطوره‌ها.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فرمالیست‌های روسی توجه به اشکال از یادرفتهٔ ادبی مانند حکایت‌ها و افسانه‌های فولکلوریک و هنرهای عامیانه مردمی بود. آنها بر این اعتقاد بودند که برای شناخت و بررسی اسطوره‌ها باید دست به تحلیل ساختاری زد. از جملهٔ این اصول یکی کشف و تعریف کوچک‌ترین واحد ساختاری و سپس چگونگی ترکیب این واحدها در الگوهای سنتی است. مهم‌ترین پژوهشی که در این زمینه ارائه شد کار ولادیمیر پراپ (۱۹۷۰ - ۱۸۹۵) از



مجلهٔ انسانی و مطالعات فرهنگی

علوم انسانی

گروه فرمالیست‌های روسی است. پراپ در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه به توصیف اجزای ساختمان قصه‌ها و روابط متقابل این اجزاء پرداخت. کوچک‌ترین جزء قصه‌های پریان را «خویشکاری» نامید و آن را عمل یک شخصیت از جهت پیشبرد قصه تعریف کرد. پراپ پس از بررسی صد حکایت فولکلوریک نتیجه گرفت که هر چند افراد و شخصیت‌های قصه‌ها گوناگون و حرفه و کنش‌های آنها متفاوت است، اما نقش ویژه آنها محدود و ثابت است و در یک طرح واحد می‌گنجد. او عناصر تشکیل دهنده این حکایات را سی و یکی دانست که عناصر متوالی قصه‌ها هستند. و فقط هفت شخصیت در تمام این قصه‌ها و حکایت‌ها وجود دارد: ۱- قهرمان ۲- زنی که قهرمان در جستجوی اوست ۳- بخشنده یا پیشگو که باور قهرمان می‌شود ۴- دوستان قهرمان ۵- کسی که قهرمان را به مأموریتی می‌فرستد ۶- دشمن قهرمان ۷- قهرمان شاید.

بنابراین می‌بینیم که روایت‌شناسی به معنای دقیق واژه، با کتاب پراپ آغاز شده است که فتح بابی شد برای ساختارگرایان شوروی و فرانسه.

از دیدگاه لوی استراوس معنای اسطوره در زیر ظاهر روایتی آن پنهان است و از این راه می‌توان به آن پی برد. می‌افزاید مسلماً قصه‌گویان و قصه‌سرایان از این ساختارها آگاهی ندارند، همانگونه که سخنگویان به یک زبان از اصول و قواعد دستوری خود، به گونه‌ای که زبان‌شناسان می‌گویند، بی‌اطلاعند.

پس از پژوهش‌های گسترده مردم‌شناسان و فرمالیست‌ها، نقد اسطوره‌شناختی دومین تأثیر را مدیون کارل گوستاو یونگ روان‌شناس سوئیسی (۱۸۷۵-۱۹۶۱) است. او واضع بسیاری از اصطلاحات رایج در نقد اسطوره‌های است. یونگ عناصر ساختاری اسطوره‌ساز را تصاویر ازلی یا کهن‌الگو نامید. نخستین کمک او به نقد اسطوره‌های نظریه حافظه قومی است. یونگ ضمیر ناخودآگاه فردی را گسترش داد و به ضمیر ناخودآگاه جمعی رسید که در حافظه روانی تمامی نوع بشر مشترک است و مانند غریزه حیوانات برای امور

حیاتی مختلف به شکل غریز روانی به ارث می‌رسد. او خاطر نشان ساخت که فرد انسان بازگشتی به اینهاست و کهن‌الگوها بستری مناسب برای انعکاس واکنش‌های معین به محرک‌های مشخص‌اند. اسطوره‌ها در حقیقت فراقکنی پدیده‌های روانی ذاتی‌اند و ابزاری که به مدد آنها کهن‌الگوها خود را در رویاهای آدم‌ها آشکار می‌کنند و رابطه نزدیک رویا، اسطوره و هنر را که هر سه نقش رسانه‌ای دارند، کهن‌الگوها را برای ضمیر خودآگاه قابل دسترس می‌کنند.

به ادعای یونگ هنرمند، انسان به معنی عالی کلمه است یعنی انسان جمعی. هنرمند دارای حساسیت‌های خاص در برابر انگاره‌های کهن‌الگویی و استعداد سخن گفتن با تصاویر ازلی است که قادرش می‌سازد تا تجارب جهان درونی را به مدد شکل هنری خود به جهان بیرونی منتقل کند.

نظریه معروف دیگر او تفرد است؛ یعنی فرد در فرآیند رشد آگاهانه جنبه‌های مختلف شخصیت خود را بشناسد. او ساختار موروثی روان انسان را با سه کهن‌الگوی سایه، مادینه روان و نقاب معرفی می‌کند و فراقکنی‌های نمادین این کهن‌الگوها را در اساطیر و آثار ادبی نشان می‌دهد.

سایه در اعتقاد یونگ معرف جنبه‌های خطرناک و تاریک شخصیت آدمی است که فراقکنی آن را در ادبیات در شخصیت‌های «باگو»ی شکسپیر، «مفیستوفلس» گوته و... می‌توان دید.

مادینه روان، تصویر روح و مایه زندگی انسان است که او را از بطالت زندگی دور می‌کند. واسطه بین خودآگاه و ناخودآگاه فرد است. یونگ تصویر مادینه روان را که در روان فرد مذکور نهاده شده است «انیمای» نامید. یونگ در ادبیات شخصیت‌هایی چون هلن تروا، حوای میلتون و بنا تریس دانتته را تجسم مادینه روان می‌داند. «نقاب» شخصیت اجتماعی هر فرد است که معمولاً با خود حقیقی او متفاوت است. صورت تکی است که بر چهره دارد. و این واسطه بین من با جهان بیرون است.

نور تروپ فرای - منتقد اسطوره‌پرداز کانادایی شیوه اسطوره‌شناختی تحلیل ادبی را در کتاب مشهور خود

کالبدشکافی نقد وسعت بخشید. فرای اسطوره را با ادبیات یکسان می‌بیند و می‌گوید در واقع ادبیات هنوز همان کاری را می‌کند که قبلاً اساطیر انجام می‌دادند، فقط ادبیات شکل غول‌آسا و مه‌آلود اساطیر را با سایه‌های پررنگ‌تر و روشنی‌های تندتر پر می‌کند. در ترکیبات پیچیده‌تر مانند نوع‌های ادبی جلوه‌گر می‌شود و با مراحل اصلی چرخه فصول تطابق می‌یابد. از این رو نوع ادبی کمدهی با اسطوره بهار، رمانس با اسطوره تابستان، تراژدی با اسطوره پاییز و طنز با اسطوره زمستان این همانی می‌شود.

در نظرگاه فرای تمام عناصری که در ادبیات وجود دارد، به خانواده‌ای بزرگتر و به هم پیوسته متعلق است. و ادبیات مثل هر اثر هنری دیگر به اصل تکرار یا وقوع



مجدد مثل وزن در موسیقی و انگاره در نقاشی نیازمند است. چون ادبیات با این همانی بین جهان بشری و جهان طبیعی پیرامون آن و یافتن وجوه تشابه میان آنها سر و کار دارد، خدایان و قهرمانان اساطیر قدیم رنگ می‌بازند و مردمانی چون ما جایگزین آنان می‌شوند. کافی است به نمادها و صور خیالی که یک نویسنده به کار می‌گیرد توجه کنیم تا دریابیم در پس تمام پیچیدگی‌های زندگی بشری هنوز همان نگاه خیره به طبیعتی بیگانه با ماست و هنوز مسئله فایق آمدن بر آن پیش رویمان است.

قرای معتقد است هیچ جامعه بشری آن قدر ابتدایی نیست که فاقد نوعی از ادبیات باشد. منتها ادبیات بدوی هنوز از جنبه‌های دیگر زندگی متمایز نشده است و در بطن مذهب، جادو و آیین‌های اجتماعی مستتر است. بیان ادبی در واقع از درون جنبه‌های معمول زندگی شکل می‌پذیرد و چارچوبی تخیلی به وجود می‌آورد. داستان‌هایی درباره ارباب انواع گفته می‌شود و علم اساطیر به وجود می‌آید. ارباب انواع صفاتی بارز کسب می‌کنند. یکی رب‌النوع محیل، یکی رب‌النوع لافزن و... همین انواع شخصیت‌ها به افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه و به موازات تکامل ادبیات به رمان وارد می‌شوند. مناسک دینی و رقص و شکل نمایشی به خود می‌گیرند و بالاخره درام به صورت هنری مستقل ظهور می‌کند. سروده‌های رزمی، مرثیه، سرود، لالایی و... به صورت اشکال سنتی ادبی درمی‌آیند.

بنابراین می‌بینیم که فرای برای هر یک از انواع ادبیات نسب نامه‌ای قابل است که می‌توان جریان تطور آن را تا زمان‌های قدیم دنبال کرد.

مثلاً داستان یافتن موسای نوزاد در کتب مقدس که تولد اسرارآمیز قهرمان است، قبلاً در مورد یکی از شاهان بین‌النهرین و همچنین در یک افسانه یونانی نقل شده است. سپس با نمایش نامه «ایان» اثر اورپید به ادبیات وارد می‌شود و توسط کمدی‌نویسان دیگر به کار گرفته می‌شود تا این که به صورت شیوه‌ای در رمان درمی‌آید و در تام جونز و الیور توئیست و... ظاهر می‌شود. فرای در کتاب تخیل فرهیخته می‌نویسد: «اگر

داستان‌های رایج در مجلات مخصوص زنان را می‌خوانید، داستان «سیندرلا» است که یکی بعد از دیگری تکرار می‌شود. در رمان‌های هیجان‌انگیز داستان‌های ریش‌آبی است که تکرار می‌شود و...

در مورد آفرینش آدم‌های داستان هم وضع همین‌طور است. خدایان نیرنگ‌باز و لافزن در اساطیر باستان و داستان‌های عامیانه قدیم از همان نوع آدم‌های داستانی هستند که در آثار فاکنر و تنسی و ویلیامز ظاهر می‌شوند و...

قرای می‌گوید منظورم این نیست که چیز تازه‌ای در ادبیات وجود ندارد. بلکه هر اثر ادبی در عین ادامه نسب نامه کهن خود، دارای فردیتی واقعاً منحصر به فرد است...

واضح است که نقد اسطوره‌های خالی از نقاط ابهام و برخی محدودیت‌ها به خصوص یک سویه‌نگری نیست. چنانکه ادبیات را به گونه‌ای ابزاری می‌نگرد و گاه زیبایی شناختی متون ادبی مقهور انتقال نمادها و پیام‌های اسطوره‌ای می‌شود. قطعاً این شیوه نقد در کنار سایر رویکردهای نقد ادبی ما در تدقیق دآوری آثار ادبی یاری‌گر تواند بود.

منابع:

- ۱- تخیل فرهیخته، فرای، نورتروپ، سعید ارباب شیرانی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.
- ۲- چشم‌اندازهای اسطوره، الیاده، میرجاد، جلال ستاری، انتشارات توس، تهران، ۶۲.
- ۳- ریخت‌شناسی فقه‌های عامیانه، پراب، ولادیمیر، فریدون بدره‌ای، توس، ۱۳۶۸.
- ۴- ساختار و تأویل متن، احمدی، بابک، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
- ۵- قدرت اسطوره، کمبل، جوزف، عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۶- تحلیل نقد، فرای، نورتروپ، صالح حسینی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.
- ۷- مبانی نقد ادبی، گرین ویلفرد و... فرزانه طاهری، نشر نیلوفر، تهران، ۱۳۷۶.

روزنه‌ای به کجا؟! ادامه صفحه ۹

ذکر مأخذ مویه موار کتاب شعری که زندگی است به کوشش سعید نیاز کرمانی است، و جالب‌تر اینکه هشت شعری هم که به عنوان نمونه اشعار بهار آورده شده، دقیقاً و به ترتیب همان هشت شعری است که در کتاب شعری که زندگی است به عنوان نمونه اشعار بهار آورده شده است!

دومین شاعر ایرج میرزا است. شرح حال وی باز مو به مو بدون مأخذ آمده، اما این بار از کتاب شعر فارسی از آغاز تا امروز نوشته پروین شکیبیا برداشته شده است. بعد چهار شعر به عنوان نمونه اشعار ایرج میرزا آورده شده که باز دقیقاً و به ترتیب همان چهار شعری است که در کتاب شعری که زندگی است به عنوان نمونه اشعار ایرج میرزا آورده شده است!

سومین شاعر عارف قزوینی است. شرح حال وی باز مو به مو بدون ذکر مأخذ از کتاب پروین شکیبیا برداشته شده سپس دو شعر به عنوان نمونه اشعار عارف آورده شده که از جمله چهار شعری است که نیاز کرمانی در کتاب شعری که زندگی است به نقل از عارف آورده است.

چهارمین شاعر فرخی یزدی است که هم شرح حال وی و هم نمونه اشعار عیناً و به ترتیب همان است که در کتاب نیاز کرمانی آمده است...

فکر می‌کنم به نمونه‌های دیگری احتیاج نباشد. مولف روزنه‌ای به روشنی به علاوه کتابهایی که ذکر شد، چند اثر تالیفی مشابه دیگر مانند: عاشقانه‌ها / نیاز یعقوب شاهی، روشن‌تر از خاموشی / مرتضی کاخی، از پنجره‌های زندگانی / محمد عطیعی، شکفتن‌ها و رستن‌ها / فریدون مشیری، چون سبوی تنه / محمد جعفری‌حقی و غیره را در اختیار داشته و در پرداختن به هر شاعری شرح حال و نمونه اشعارش را از این کتابها برداشته است. بدین ترتیب کتابی گرد آمده که مقدمه، شرح احوال و انتخاب اشعار... هیچ‌گدامش... کار گردآورنده نبوده است.